

پاس دوستی

هوشنگ کشاورز صدر



به مناسبت سالمرگ محمود توکلی، روشنفکر تنها

«... هیچ انسان شریف و آزاده به تسلط سیاستهای خارجی بر کشور خود تسلیم نمی شود، خواه این سیاستها دوست ملت ایران تلقی شوند، خواه دشمن. یوغ در هر صورت یوغ است، چه نرم، چه خشن، چه سبک، چه سنگین، تضعیف حاکمیت ملی به هر حال خیانت است.»

یادداشت: پاس دوستی بمناسبت سالهائست که نگارنده این سطور در دوران دانشجویی در کتابخانه مجلس سنا کتابدار بودم؛ ۱۳۳۵، و محمود توکلی در تندنویسی همان مجلس اشتغال بکار داشت. آشنائی با وی که اغلب اوقاتش در کتابخانه می گذشت، اندک اندک به دوستی عمیقی انجامید و این دوستی اعتمادی به همراه آورد که مراوده ما را به خارج از محیط کار کشاند.

او چپ، منتقد و اخراجی حزب توده بود و من ره رو راه مصدق و نهضت ملی بودم، او با آنکه هنوز جوان بود، کولباری از تجربه عملی بر پشت داشت و در عین حال غرق در واریسی آن تجربه. من بسیار جوان بودم و بسیارتر از جوانی آرمانخواه.

دو سالی بود که دولت مصدق و جنبش ملی ایران به تیغ کودتا مثله شده بود. تمامی سازمانها، احزاب و گروههای سیاسی و از جمله حزب توده، یا متلاشی شده یا در حال تلاشی بودند. اعدام در پی اعدام، از وزیرخارجه گرفته تا ارتشی و کارگر دیری نپائید که گفتگوی ما از حاشیه این مقولات آغاز شد و رفته رفته با حضور، دو دوست دیگر- یکی دانشجوی برجسته فلسفه دانشگاه تهران و دیگری دانشجوی دانشسرای عالی تهران- به جمع کوچکی بدل شد که زمینه اصلی گفتگوهایمان رابطه جنبش چپ و نهضت ملی بود. این گفتگوها قریب یکسال ادامه داشت ۳۹-۱۳۳۸، با اینهمه آنچه محمود توکلی از حاصل تجربه اش با ما در میان گذاشت برایم بسی گرانبها بود. بنا براین، نوشته حاضر نه تنها پاس دوستی است بل سلامی است به «صداقت» و «شجاعت»، صفاتی که محمود واجد آن بود، صفاتی که بویژه امروزه روز بیش از هر زمان دیگر ضرورت مبرم عمل سیاسی در میهن ماست.

تلاش، ایثار و تنهائی

محمود توکلی، روشنفکر و مبارز پاکباز جنبش چپ ایران، روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶ خورشیدی بعد از سالهای دراز بیماری در انزوا و تنهائی مطلق زندگی را به پایان برد.

او در سال ۱۳۰۶ یعنی در سالهای آغازین تشکیل سلسله پهلوی در روستای دارستان، رودبار گیلان متولد شد. دوره مکتب و دبستان را در زادبومش رودبار گیلان تمام کرد و سپس در دبیرستان نظام که آن روزها یکی از مدارس و مراکز آموزشی «مدرن» کشور بود به تحصیل پرداخت. این مرکز آموزشی یکی از نخستین اقدامات و تدابیر پی ریزی ارتشی نوین برای ایران بود که بعد از استقرار نظام مشروطه، در سال ۱۲۹۶ شمسی به ابتکار و همت حسن پرنیا (مشیرالدوله) در پیروی از مدرسه نظام سن سیر فرانسه تأسیس شد. محمود توکلی انسانی وقت شناس، منضبط و با وسواس و دقیق بود که بمناسبت از سر طنز یا جد این خصوصیات را به تربیب در مدرسه نظام نسبت میداد. او بعد از پایان مدرسه نظام، وارد دانشکده افسری میشود، هنوز دانشکده افسری را تمام نکرده است که سلطنت مطلقه رضا شاه، با اشغال ایران در جنگ دوم جهانی، سر می آید.

با فرو ریختن دیوار استبداد و اختناق، جامعه ایران دستخوش تحولی بزرگ میشود و شبحی از مطالبات اجتماعی ناشی از دستاوردهای به یغما رفته دوران نخست مشروطه، فضای ایران را فرا میگیرد، جامعه چشم بر احیای حقوقی دوخته است که با حدوث انقلاب مشروطه متولد شدند و به مدتی کوتاه اما پربار مرعی بودند و مردم هنوز چشم به «آزادی» نگشوده بودند که به اصطلاح «مصلح مقتدری» از راه رسید و بدین ترتیب ۲۰ سال راه بر اندیشه آزاد و تبادل آن بسته شد، بقول مخبرالسلطنه هدایت (طولانی ترین نخست وزیر دوران رضا شاهی)، کلاه ها به سرعت عوض شدند اما زیر کلاه ها امکان و شرایط مناسب «تغییر» را نیافتند، حال آنکه ما قبل از تغییرات ظاهری و به تعبیری «مستفرنگ» شدن، محتاج و نیازمند تغییرات پایه ای و فرهنگی بودیم و این مهم میسر نبود و نیست، مگر در سایه آزادی و باز هم آزادی، پس با مدد گرفتن از تمثیل معروف «آش و کاسه» ناچاریم بپذیریم که آش همان آش ماند، تنها کاسه عوض شد.

باری طرح مطالبات اجتماعی مردم، زمینه ساز منازعات اجتماعی گردید که تا به امروز میان قدرتمندان حاکم از یکسو و مردم از سوی دیگر تداوم یافت. عرصه این کارزار که به لحاظ زمانی سده ای را شامل

است، قربانگاه بسیاری روشنفکران، آزادیخواهان و مبارزان راه آزادی و در نهایت صاحبان اندیشه و تفکر بوده است.

محمود توکلی یکی که نه نخستین و نه آخرین قربانی این پیکار پرفراز و نشیب است. بدیهی و امری اجتناب ناپذیر است که در غیبت «آزادی» هر روز و هر روز بر شمار قربانیان جستجوگر راه آزادی و بهروزی مردم افزون و افزون میشود.

او یعنی محمود توکلی به زمانی که هنوز دانشکده افسری را به پایان نبرده و دانشجوی جوانی بیش نیست به هوای تحقق نظامی منبعث از عدالت و حقوق انسانی، همچون بسیاری از روشنفکران دیگر رو به حزب توده که در آن روزگار ماوای سازمان یافته عدالتخواهان چپ است میآورد. نخستین اقدام عملی وی همراهی با افسران جوانی است که به قصد کمک به فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان راهی آن دیار میشوند. به کردستان میرود و هنوز گرد راه از جامه نتکانده است که آمیختگی نفت و سیاست و سپس فرمان جهان مطاع و یساریویویچ استالین صدر حکومت شوراها! به همه چیز پایان میدهد.

اکنون یک سالی است که «محمود» کوهها و دشتهای کردستان را پرسه میزند، دیگر کار پایان یافته و اجبار جلای وطن فرا رسیده است.

او و برخی از افسران جوانی که هم سرنوشت بودند پناهندگی به کشور عراق را به پناهندگی به کشور شوروی ترجیح می دهند و یا ناچار به انتخاب آن می شوند، بنا براین با تحمل مصائب و مشقت بسیار راهی عراق میشوند.

محمود توکلی جوانترین فرد گروه نه نفره (۱)، افسران پناهنده به عراق است که روز ۲۶ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی وارد عراق میشوند، اسلحه و درخواست پناهندگی سیاسی خود را به نخستین پاسگاه مرزی عراق تسلیم می کنند، یک شب را در پاسگاه ژاندارمری مرزی عراق سر می کنند و بامداد آنها را با دستبند از طریق کرکوک روانه زندان موقت عراق و سپس به زندان پادگان نظامی ابوغریب تحویل میدهند. (۲)

آنچه از نوشته مرتضی زربخت یکی از ۹ افسر پناهنده به عراق برمیآید و آنچه راه و رسم سیاسی بعدی محمود توکلی حکایت می کند، نخستین جوانه های شک نسبت به حسن نیت دولت شوروی و کارکرد انترناسیونالیسم واقعا موجود جهانی، در محمود توکلی قبل از پناهندگی به عراق جوانه میزند، تا جائیکه در میدان مرکزی شهر

مهاباد ضمن بحثی که میان رفقای افسرش جریان دارد آشکار و صریح از سیاست دولت شوروی و مواضع سیاسی استالین انتقاد می کند و کار را بقول رفقای خود به هتک حرمت استالین می کشد، حرفی که از نظر اردوگاه سوسیالیزم آن روز گناهی نابخشودنی تلقی میشد که لاجرم جزای خاطی و گنه کار چیزی بجز ارتداد جاودانه اجتماعی نبود. محمود نیز به سبب این گناه مورد انتقاد و سرزنش سخت و جدی دیگر رفقایش قرار می گیرد تا جائیکه قطع این بحث و سکوت را در آن شرایط بر ادامه آن مرجح می بیند- رجوع کنید به زربخت، خاطرات ص ۱۲۶.

«محمود دیگر اعتقادش شکسته شده بود ... اعتقاد جزمی، چیزی است که به این سادگی از مغز آدم بیرون نمی آید، باید تجربه کرد قدم به قدم تا به نتیجه رسید...»

توکلی آدم مخصوصی بود که خیلی زود به اصطلاح دو زاریش افتاده بوده، او در همان دوره آدم اندیشمند و مستقلی بود. افکاری روشن داشت و خیلی بیشتر از ما می دانست و خیلی مسائل را درست استنباط می کرد، با اینکه سن ما از او بیشتر بود به اندازه او درک نمی کردیم ... همانجا ص ۱۲۶ و ۱۶۴.

محمود توکلی و سایر افسران توده ای ۳ سال در زندانهای عراق سر می کنند تا عاقبت بر طبق قرارداد استرداد مجرمین سیاسی میان دولت ایران و دولت عراق اوائل سال ۱۳۲۹ خورشیدی تحویل دولت ایران می شوند و بعد از مدتی بازداشت در زندان دژبان، به محاکم نظامی سپرده میشوند. بعد از اتمام کار بازپرسی سه تن از افسران که جزو افسران فراری محسوب نمیشدند، قرار منع تعقیب می گیرند. محمود توکلی که دانشجوی فراری دانشکده افسری بود، همچون بقیه افسران تحویل دادگاه میشود. رأی نهائی دادگاه برای این افسران از حبس ابد تا زندانها کوتاه مدت است. محمود توکلی بدلیل اینکه هنوز دانشجوی دانشکده افسری بوده و قبل از فرار از دانشکده هنوز درجه افسری نگرفته است با احتساب زندانهای عراق تبرئه میشود.

آنچه از حال و هوای دادگاه میدانیم عمدتاً به یادمانده های مرتضی زربخت افسر سازمان نظامی حزب توده مربوط میشود. مدافعات توکلی در دادگاه نه دفاعی فردی که بحثی است در ریشه نابسامانی ایران و نقش انگلیس بطور اعم و شرکت نفت بعنوان جلوه بارز استعمار بطور اخص کشورماست، از نوشته زربخت میخوانیم «... او (محمود) در آن جلسه دادگاه بلند شد و بدون اینکه از قبل مطلبی نوشته باشد، شروع کرد

به سخنرانی و مضمون کلی حرف های او این بود: تمام بدبختی های ملت ایران از تسلط دولت انگلیس و شرکت نفت می باشد ... ، دفاع مفصل توکلی مرا که جزء متهمین بودم سخت تحت تأثیر قرار داد ... زربخت، ص ۱۶۳.

تاریخ این وقایع قرین است با آغاز تحولات سال ۱۳۲۹ که می تواند نقطه عطفی در تغییرات بعد از وقایع شهریور ۲۰ یعنی اشغال ایران باشد. در این سال سپهبد حاجعلی رزم آراء رئیس مقتدر ستاد ارتش است، مقامی که نه تنها بر همه ارکان ارتش مسلط است بلکه مداخله گر جدی در امور سیاسی کشور و صاحب طیف گسترده ای میان رجال سیاسی و صاحب نفوذ در عشایر و قبایل است. در ظاهر مطیع شاه است ولی عملاً عنصر تعیین کننده در ارتش است. او در اندیشه پرواز بلندی است و در این راه حمایت سیاستهای خارجی را نیز پشتوانه دارد.

در همین زمان انتخابات دوره ۱۶ قانونگذاری مجلس شورای ملی در شرایطی سخت متشنج در شرف انجام است. این مجلس یعنی مجلس ۱۶ باید تکلیف نفت و شرکت آن که در حقیقت از حمایت عملی و علنی دولت انگلیس برخوردار است روشن کند. مصدق و تنی چند از بنیانگذاران جبهه ملی ایران بعد از یکبار انحلال انتخابات تهران، در انتخابات مجدد آن به همت مردم به مجلس راه می یابند. برنامه نخستین مصدق و نمایندگان جبهه ملی فیصله کار نفت بود. طرح شعار درست مسئله نفت، انبوه جامعه شهری از روشنفکران تا پیشه وران و ... را به نهضت ملی پیوند زد.

باز در همین زمان یعنی ۱۳۲۸ نیروی دیگری که در عرصه سیاست و اجتماع حضور داشت حزب توده بود که بصورت مخفی فعال بود. به احتمال قریب به یقین این حزب در این زمان نیرومندترین دوران حیات خود را از نظر کثرت اعضاء و قدرت سازمانی می گذراند. (دوران اختفاء حزب توده به تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران به همین سال ۱۳۲۷ برمیگردد).

محمود توکلی بعد از رهائی از زندان و دادگاه مجدداً به حزب توده می پیوندد و در تشکیلات غیر نظامی حزب به فعالیت می پردازد. این پیوست، اما صرفنظر از نگاه منتقدانه به تجربه گذشته، حاوی بینش برخاسته از جامعه متحول ایران و مبارزات مردم حول مسئله اساسی روز یعنی نفت و استعمار انگلیس است، از این نظر مردم ایران با سه جبهه روبرو بودند.

در یک جبهه مصدق در مقام رهبری جبهه ملی و جنبش نفت، تنها راه احقاق حقوق ملی و گسستن زنجیر استعمار انگلیس را در «ملی کردن صنعت نفت» در سراسر کشور می‌شناخت و این شعار را از صحن پارلمان به خیابان و حتی خانه های مردم کشیده بود.

در جبهه مقابل، دربار، ارتش و سازمانهای وابسته به نظام سیاسی ایران قرار داشت. این جبهه در همکاری تنگاتنگ با دولت انگلیس بعد از رد قرارداد گس- کلشائیان و با توجه به مبارزات روز افزون مردم و با در نظر گرفتن تحولات جهانی مجبور شدند، گامی عقب نشیند و با وعده افزودن مقدار ناچیزی به سهم ایران از درآمد نفت، آتش مبارزه یکپارچه مردم را خاموش کنند. حال آنکه مصدق در مقام رهبری جنبش نفت بر آن بود تا مردم ایران بعد از یک قرن مالک مطلق ثروت نفت خود گردند، هیچ قید و شرطی پذیرفتنی نبود، او مکرر در مکرر معنای ملی شدن صنعت نفت را به مردم گوشزد می کرد و تأکید داشت که ملی شدن صنعت نفت راه تملک مردم بر منابع استخراج شده و استخراج نشده نفت در سراسر کشور ایران است.

جبهه سوم در مبارزات نفت به حزب توده تعلق داشت، شعار این جبهه یا طیف سوم، نه «ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران» و نه افزایش سهم ایران از درآمد حاصله از نفت بود. شعار مشخص حزب توده «الغاء قرارداد نفت جنوب» بود. مفهوم مخالف این خواست، امتیاز و حقوقی بود که این حزب برای دولت شوروی، در شمال ایران که آنرا حریم اتحاد شوروی تلقی میکرد، قائل بود.

یکی از اساسی ترین موارد اختلاف محمود توکلی با حزب توده، صرفنظر از مواضع سیاسی دیگر که به تفصیل در رساله «تحلیلی بر خط مشی حزب توده ایران» آمده است، مخالفت این حزب با شعار و طرح ملی شدن صنعت نفت و اتخاذ موضعی خصمانه در مقابل مصدق مبتکر آن بود. «... بخاطر دارم او (توکلی) وقتی از زندان آزاد شد به ملاقاتمان می آمد. در آن روزها مسئله ملی شدن صنعت نفت مطرح شده بود. در روزهایی که به ملاقاتمان می آمد، می گفت: مصدق شخصیتی است ملی و ما باید از ملی شدن صنعت حمایت کنیم. حزب توده بیخود الغای قرارداد نفت جنوب را عنوان می کند. حزب توده اشتباه می کند». مرتضی زربخت ص ۱۶۴.

باری در نوشته مختصر حاضر قصد بر آن نیست تا به بررسی و تحلیل و نقد نظرات محمود توکلی پرداخته شود، نخست آنکه بسیاری کسانیکه در این کار بر من ارجحیت دارند و دیگر اینکه همانطور که در

یادداشت این نوشته آمده است، این قلم تنها پاس دوستی او را وظیفه دار است و در حد بضاعت ادای دین که به تعبیری پاسخ نارسائی است به تنهائی سیاسی وی. او ایده ای داشت و حرفی که باب روز جنبش آنروز چپ نبود، با اینهمه از گفتن و گفتن دریغ نداشت و از غول تنهائی نیز بیمناک نبود.

تا آنجا که نویسنده این سطور آگاه است و ضامن این آگاهی دوستی و معاشرت و همدلی طولانی است، او (محمود توکلی) نه سازمانی داشت و نه جمع متشکلی. نظری داشت و حرفی که بی وقفه آنرا به ویژه باکسانیکه رغبت به اندیشیدن توأمان منطق و سیاست را داشتند در میان میگذاشت. اما از آنجا که وی در دهه سالهای ۴۰ برای مدتی مدرس درس روانشناسی اجتماعی در داشتکده پلی تکنیک بود، امکان یافت با دانشجویانی حتی خارج از محیط دانشگاه ارتباط یابد و با آنها به تشکیل جلسات غیررسمی گفت و شنود موفق شود. نشانه آشکار تأثیر این روابط و مناسبات را میتوان بویژه درنوشتارهای سیاسی دانشجویان اهل تفکر فارغ التحصیل این دوره دید. تنی چند از دانشجویان مذکور در جنبش چپ نوین ایران جای برجسته و ممتازی یافتند.

نوشته های بازمانده از محمود توکلی شامل رساله ها و مقاله هائست در مقولات سیاسی و اجتماعی ایران بدان روزگاران که برخی از آنها با معضلات این روزگار مردم ما نیز پیوند میخورد.

در این نوشتارها از آنچه بر زندگی پر فراز و نشیب وی گذشته است (خاطرات) اثری نیست، بلکه نگاهی به آموزه هائست در تجربه عمل و محک زدن آن با ایدئولوژی و آرمانهایش و البته بر متنی منتقدانه.

در کلام آخر گمان میدارم جای نوشته های این دانشجوی فراری دانشکده افسری تهران در ۶۷ سال قبل و تن به خطر دادن جانکاهش به امید بهروزی مردم ایران در ادبیات جنبش چپ ایران خالی است، باشد تا نیتی خالی از غرض و همتی بلند در هم آمیزد تا این اوراق پراکنده گرد شوند و سامان یابند.

اکنون اجازه فرمائید مختصر حاضر را با نتیجه گیری محمود توکلی از مبحث حاکمیت ملی در رساله «چه باید کرد» وی به پایان برم. در این رساله میخوانیم: «... هیچ انسان شریف و آزاده به تسلط سیاستهای خارجی بر کشور خود تسلیم نمی شود، خواه این سیاستها دوست ملت ایران تلقی شوند، خواه دشمن. یوغ در هر صورت یوغ است، چه نرم، چه

خشن، چه سبک، چه سنگین، تضعیف حاکمیت ملی به هر حال خیانت است». رساله «چه باید کرد» پلی کپی، ص ۹۴، ۱۳۴۰ خورشیدی. همچنین نگاه کنید به: فروزنده فرخی، روزنامه هم میهن، تهران ۳ تیر ۱۳۸۶.

پاریس- اردیبهشت ۱۳۹۱

(۱) شماره افسران و دانشجویان دانشکده افسری که به مدت یکسال در آذربایجان و بویژه کردستان با فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان همکاری داشتند و سرانجام به عراق پناهنده شدند. بر اساس دو نوشته بازمانده از افسران نامبرده ۹ نفر بدین شرح بوده است: محمود توکلی، اصغر احسانی، مرتضی زربخت، حمید دباغ زاده، ابولحسن تفرشیان، نیکلا مارکاریان، جواد ارتشیار، علینقی رئیس دانا و محمود تیوای

ر.ک: مرتضی زربخت، خاطرات مرتضی زربخت، گذر از طوفان، بکوشش حمید احمدی، برلن، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران، ۱۳۸۰ خورشیدی

همچنین: ابولحسن تفرشیان: قیام افسران خراسان. تهران، انتشارات اطلس، ۱۳۶۷ خورشیدی، بخش فرقه دمکرات آذربایجان از صفحه ۹۱ به بعد.

(۲) پیشین